



دیوان غیاث الدین کُحی

خواجہ غیاث الدین شیخ محمد کُحانی (تبریزی)

مشہور بہ خواجہ شیخ

(سده ہشتم ہجری)

تصحیح و تعلیقات
مقدمہ

مسعود راسنی پور احسان پور ابریشم

-
- سرشناسه : کجج تبریزی، محمد بن ابراهیم، - ۷۷۸ ق.
- عنوان قراردادی : دیوان
- عنوان و نام پدیدآور : دیوان غیاث‌الدین کججی / مقدمه، تصحیح و تعلیقات مسعود راستی‌پور، احسان پورابریشم.
- مشخصات نشر : تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب: موسسه فرهنگی هنری صفای امید؛ تبریز: دانشگاه تبریز، موسسه تحقیقات علوم اسلامی و انسانی، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری : بیست و هفت، ۲۳۷، ۶ ص.
- فروست : میراث مکتوب؛ ۲۹۴. زبان و ادبیات فارسی؛ ۷۱.
- شابک : 978-600-203-117-4
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
- موضوع : شعر فارسی - قرن ۸ ق.
- موضوع : Persian poetry - 14th century
- شناسه افزوده : راستی‌پور، مسعود، ۱۳۶۵ - ، مقدمه‌نویس، مصحح
- شناسه افزوده : پورابریشم، احسان، ۱۳۶۴ - ، مقدمه‌نویس، مصحح
- شناسه افزوده : مرکز پژوهشی میراث مکتوب
- رده‌بندی کنگره : PIR ۵۵۹۲ / ۵۹ ۱۳۹۵
- رده‌بندی دیویی : ۸۱ / ۳۲ فا
- شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۱۶۳۳۹
-

دیوان غیاث الدین کُنجی

خواجہ غیاث الدین شیخ محمد کُنجانی (تبریزی)

مشہور بہ خواجہ شیخ

(سده ہشتم ہجری)

تصحیح و تعلیقات

مسعود راسنی پور احسان پور ابریشم



مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی



دیوان غیاث‌الدین کُججی

خواجه غیاث‌الدین محمد کُججانی (تبریزی)

مشهور به خواجه شیخ (سده هشتم هجری)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: مسعود راستی‌پور - احسان پورابریشم

ناشر: میراث مکتوب

با همکاری

مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی دانشگاه تبریز

و

مؤسسه فرهنگی، هنری صفای امید

مدیر تولید: محمد باهر

ترجمه گزیده مقدمه به انگلیسی: مصطفی امیری

مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

چاپ اول: ۱۳۹۵

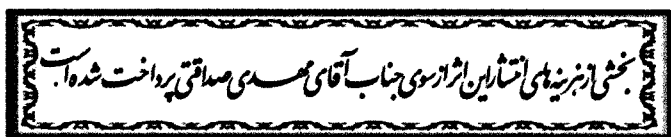
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها با جلد شومیز: ۲۰۰۰۰ تومان

بها با جلد سخت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۰۳ - ۱۱۷ - ۴

چاپ (دیجیتال): میراث



همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است

نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

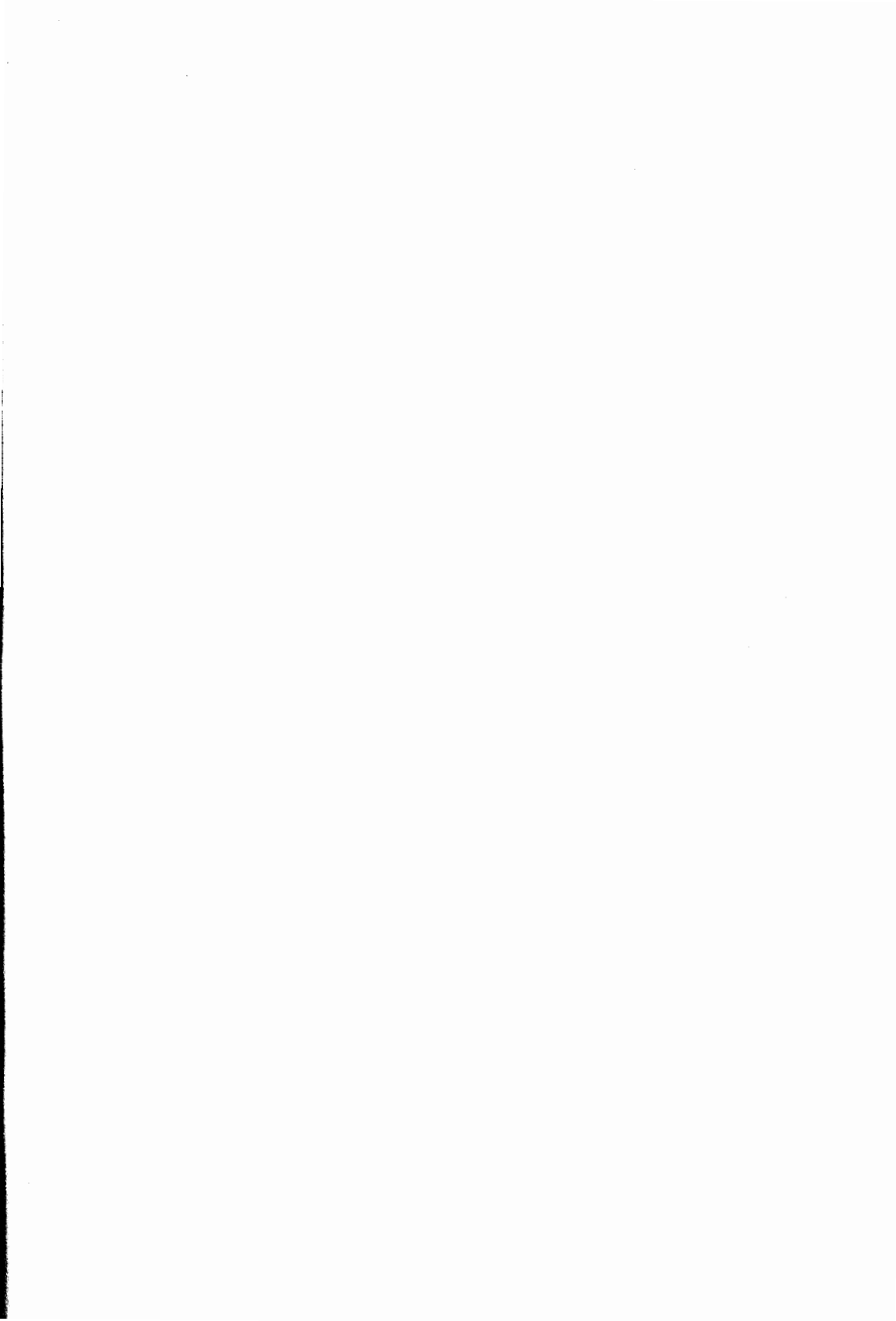
http://www.MirasMaktoob.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

دریانی از فرهنگ پر پایه اسلام و ایران در خنثی‌های خطی موج می‌زند. این نسخه با درحقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامتناهی ایرانیان است. برعمده هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیین در آنها انجام گرفته و صد کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناگرمده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب‌ها و رساله‌های خطی و طبع‌های است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سحی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی
مدیر عامل مرکز پژوهشی میراث مکتوب



فهرست

پیشگفتار.....	نه - بیست و هشت
اشعار.....	۱ - ۲۱۴
ضمیمه (تصویر صفحات حاوی فہلویات (به زبان آذری) از دستویس کتابخانه راشدافندی).....	۲۱۵ - ۲۲۲
یادداشت‌ها.....	۲۲۳ - ۲۲۸
نمایه‌ها و فهرست‌ها.....	۲۲۹ - ۲۴۴
نمایه‌ها.....	۲۳۱ - ۲۳۷
۱. کسان.....	۲۳۱ - ۲۳۲
۲. جای‌ها.....	۲۳۳
۳. جانوران.....	۲۳۴
۴. گیاهان.....	۲۳۵
۵. ستارگان، ستارگان و صور فلکی.....	۲۳۶
۶. کانی‌ها.....	۲۳۷
فهرست اشعار.....	۲۳۸ - ۲۴۴
کتاب‌نامه پیشگفتار و یادداشت‌ها.....	۲۴۵ - ۲۴۸



پیشگفتار

آذربایجان، از روزگار فترت^۱ تا اوایل سده نهم، میدانگاه جولان و یغمای شاهان و سردارانی بود که در پی گسترش قلمرو خود بودند؛ ستیز ایلکانیان (آل جلایر) و آل چوپان، دست‌اندازی‌های آل مظفر، نهب و غارت غیاث‌الدین توقتمش خان، فرمانروای قپچاق (حک. ۷۷۸-۷۹۳ق)، حمله تیمور (۷۸۳ق) و سرانجام تفوق ترکمانان و برانداختن ایلکانیان، زمانه‌ای ناآرام را رقم زده بود. با این همه، بودند وجوهان و صوفیانی از آن دیار، که با میانه‌داری اصحاب قدرت و پرداختن به احوال مردم بیدادزده، در تسکین اوضاع می‌کوشیدند؛ چنان که مغولان را به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (د. ۷۳۵ق)، که خانقاهی بشکوه در اردبیل و انبوهی مریدان در آذربایجان داشت، ارادتی بود:

شیخ صفی‌الدین اردبیلی در حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آن که مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایذا به مردم رسانیدن باز می‌دارد و این کاری عظیم است.^۲

از جمله خاندان‌های سرشناس آذربایجانی، که مردم را بر ایشان اعتماد و اعتقادی بود و در گذر روزگاران با حکومت در پیوستند، خاندان کججی، از سادات کُجُجان^۳، بودند. در سده هفتم چهره نامدار این خاندان سید محمدبن صدیق‌بن محمد کججی (د. ۶۷۷ق) بود. این کججی بزرگ، که

۱. میان مرگ سلطان ابوسعید، آخرین ایلخان مغول، در ۷۵۶ق تا یورش تیمور در ۷۸۳ق.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده: ۶۷۵.

۳. کُجُجان، در دوفرسخی تبریز است (کربلایی، روضات الجنان: ۹/۲)؛ ضبط «کُجُجان» (نک. لغت‌نامه، ذیل «کججانی») نادرست است.

نسبت خرقه‌اش به اخی فرج زنجانی می‌رسید، سخت بر آیین و مقید به شریعت بود، و مراقبه و مجاهده را از اصول می‌دانست.^۱ با این وجود، پس از او «در بعضی از طوایف کججیان فتوری و قصوری در رعایت سیرت و طریقت و محافظت سنت و شریعت و عدم احتراز از محارم» راه یافت و شیخ صفی‌الدین اردبیلی و مولانا عبدالکریم را به واکنش واداشت.^۲ شیخ را برادر بزرگتری بود، خواجه ابراهیم نام، که مشایخ کججیان منسوب به اویند؛ بدین قرار که از خواجه ابراهیم سه پسر ماند: خواجه صدیق، خواجه حاجی و خواجه احمد شاه؛ از خواجه احمد شاه پسری به نام ابراهیم و از ابراهیم دو پسر باقی ماند، یکی خواجه شیخ اسلام و دیگری خواجه شیخ محمد، مشهور به خواجه شیخ (صاحب دیوان حاضر). بنا بر قول حافظ حسین کربلایی:

این هر دو بزرگوار [خواجه شیخ اسلام و خواجه شیخ محمد] را اولاد امجاد هستند در کمال
علو مرتبه و مناصب عالیّه بوده‌اند، مثل شیخ‌الاسلامی و وزارت.^۳

باری، از سده هشتم کججیان بعضی مناصب ارجمند آذربایجان را بر عهده داشتند و اعقاب ایشان نیز تا روزگار صفویه بر سر کار بودند.^۴ خواجه غیاث‌الدین شیخ محمد، مشهور به خواجه شیخ، در شمار ایشان است؛ چنان که دولتشاه سمرقندی در سده نهم می‌نویسد:

عارف محقق و سالک بوده و به روزگار سلطان اویس و سلطان حسین پسر او شیخ کجج به تبریخ شیخ‌الاسلام و مرجع خواص و عوام بود، و سلاطین و اکابر معتقد او بوده‌اند و خانقاه بارونق داشته و همواره به خانقاه او سماع و صفا مهیا بودی و فرش و روشنایی مرتب. تا روزگار صاحب قران اعظم تیمور گورکان و اولاد عظام او منصب شیخ‌الاسلامی تبریز و مضافات آن تعلق به اولاد عظام آن بزرگوار داشته...^۵

۱. برای اطلاع از طریقه سلوک شیخ محمدبن صدیق کججی، نک. تذکره خواجه محمدبن صدیق کججانی، با نام تحفه اهل البدایات و هدیه اهل النهایات، تألیف مریدش، حسن بن حمزه بن محمد پلاسی شیرازی. این رساله را نجم‌الدین طارمی در سال ۸۱۱ق به فارسی بازگردانیده است. برای اطلاع از احوال شیخ محمدبن صدیق کججی، نک. کربلایی، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان: ۹/۲-۳۹، که بخشی از ترجمه طارمی را نیز عیناً نقل کرده است.

۲. همان: ۱۱۷۸/۲ نیز همان: ۱۶۳/۲.

۳. همان: ۴۱/۲.

۴. «اعقاب وی (خواجه شیخ اسلام) وزراء بوده‌اند؛ مثل خواجه علاء‌الدین صدیق و امیر زکریا و امیر محمد وزیر و خواجه امیر بیگ مهر و غیرهم» (همانجا). خواجه جلال‌الدین محمد کججی و خواجه امیر بیگ از وزرای شاه طهماسب اول صفوی (وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی: ۷۷) و امیر زکریا در زمان شاه اسماعیل صفوی وزارت دیوان اعلا را داشت و پیشتر از آن وزیر شاهان آق‌قویونلو بود (قاضی احمد قمی، خلاصه‌التواریخ: ۱/۶۳).

۵. دولتشاه، تذکره‌الشعرا: ۵۴۵-۵۴۶.

اما پیشتر از روزگار ایلکانیان، در دوران حکمرانی ملک اشرف چوپانی (حک. ۷۴۴-۷۵۸ق) است که یادکرد خواجه شیخ را در شمار مشایخ آذربایجان می‌یابیم. برای اطلاع از اشارات اندک و پراکنده مورخان درباره جایگاه خواجه شیخ کججی در این دوران، بررسی اجمالی اوضاع سیاسی-اجتماعی آذربایجان در نیمه دوم سده هشتم هجری بایسته می‌نماید.

خواجه شیخ کججی و تعامل او با شاهان هم‌روزگارش

با کشته شدن امیر شیخ حسن در سال ۷۴۴ق، برادرش ملک اشرف، بر قلمرو او، که آذربایجان و اژان و مغان را نیز دربرمی‌گرفت، چیره شد و بی‌درنگ با یاغی باستی، عموی خود^۱، از اردوی فارس به تبریز رفت و آنجا را مقر حکمرانی نمود^۲. با حضور او در تبریز فتنه‌ای جنید که با شفاعت دو صوفی خاموش شد:

شهریان بر ضعف حال لشکر ایشان استهزا می‌کردند و به جنگ رسیده عوام را طاقت نمانده گریختند. مولانا نظام الدین غوری و مولانا تاج الدین کوه کمری و دیگر معارف به شفاعت آن فتنه را نشانند و امرا به شنب غازان فرود آمدند.^۳

حکومت ملک اشرف در امتداد سلطنت ایلخانی قرار داشت؛ او انوشیروان نامی از قپچاقیان را با لقب انوشیروان عادل به ایلخانی برگزید^۴ و خود در ظلّ لوی او فرمان راند و این دوره سیزده‌ساله فرمانروایی را در ستیز با امرای همسایه گذراند. علاوه بر آن، تندخویی و سوء ظن او بسیاری از سرداران و نزدیکانش را به کشتن داد؛ چنان که اهری می‌نویسد:

امرا و ملازمان چون آن بدیدند، طمع از زندگانی بیریدند، اگر از امرا و اصحاب یکی را می‌گفتند ملک اشرف تو را می‌خواند، وصیت می‌کرد.^۵

اهری در توصیف آذربایجان آن روزگار، با توجه به شیوع وبا به سال ۷۴۷ق در تبریز و بیداد ملک اشرف، می‌نویسد که سه چیز در آذربایجان فراوان بود: «ظلم، گرانی، وبا»^۶. به دنبال ناخشنودی عامه، بار دیگر ملک اشرف در سال ۷۵۱ق از وجوهان شهر یاری خواست:

۱. یاغی باستی در همین سال به دست ملک اشرف کشته شد (حافظ ابرو، زبدة التواریخ: ۱/ ۱۵۴).

۲. زین الدین بن حمدالله، ذیل تاریخ گزیده: ۲۹-۳۰.

۳. عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین: ۱/ ۲۲۰.

۴. زین الدین بن حمدالله، همان: ۳۳-۳۵.

۵. اهری، تواریخ شیخ اویس: ۱۶۵.

۶. همان: ۱۷۳.

ملک اشرف به وقتی که در اوجان بود و ظلم او در تبریز بغایت رسیده، ملک اشرف از اوجان به طلب مولانا اعظم نظام‌الملّة و الدین عفیری -رحمة الله علیه- فرستاد و التماس حضور او کرد. مولانا نظام‌الدین از تبریز پیاده به اوجان رفت. چون ملک اشرف معلوم کرد پیش او باز آمد و عذرخواهی فراوان نموده عهد کرد که من بعد معاش به قاعده معدلت کند، و گفت: می‌باید که مردم را از من ایمن گردانی. مولانا نظام‌الدین در جواب آن ستمکار فرمود: بر سخن تو اعتماد نیست و فی الحال روانه شد و به تبریز آمد...^۱

تداوم این اوضاع مهاجرت بعضی از دانشوران آن دیار و پایان یافتن حکمرانی ملک اشرف را رقم زد. در سال ۷۵۷ق خواجه صدرالدین اردبیلی به گیلان، قاضی محی‌الدین بردعی به سرای برکه و خواجه شیخ کججی به شیراز و از آنجا به شام رفت «و عمارات عالیّه از زاویه و خانقاه در شام بساخت»^۲. از نوشته قلّشندی مصری (د. ۸۲۱ق) درمی‌یابیم که خواجه شیخ را در سرزمین‌های عرب می‌شناختند، گرچه اقامتش در آن دیار کوتاه بوده است و سه سال بعد او را در تبریز می‌یابیم. قلّشندی ذیل «ممن یکاتب بمملکة ایران اکابر المشایخ و الصلحاء» می‌نویسد:

الشیخ غیاث‌الدین الکججی بتبریز. ورسم المکاتبة الیه فیما ذکره المشار الیه: اعاد الله تعالی من بركة المجلس السامی الشیخی، وبقية الالقاب: الغیائی، و تکملة النعوت بما یناسب والعلامة الاسم وتعریفه: محمّد الکججانی.^۳

قاضی بردعی در سرای برکه مجلس وعظ داشت و در آنجا به تحریک جانی بیک، حاکم مغول مسلمان دشت قپچاق، پرداخت تا به دادخواهی تبریزیان برخیزد. پس جانی بیک لشکری بیاراست و در سال ۷۵۸ق از راه دربند متوجه آذربایجان شد، و در اوجان دو لشکر به هم رسیدند؛ اما بی آنکه جنگ رخ دهد لشکریان ملک اشرف پراکندند و او به شنب غازان و از آنجا به خوی گریخت. فرستادگان جانی بیک، ملک اشرف را یافتند و «چون به تبریز رسید در کوچه‌ها مردم از بام‌ها خاکستر بر سر او می‌ریختند و بی حرمتی هرچه تمامتر می‌کردند. او را به خانه خاند بیک و والدۀ

۱. حافظ ابرو، زبدة‌التواریخ: ۲۲۲/۱.

۲. زین‌الدین بن حمدالله. همان: ۵۷؛ حافظ ابرو، همان: ۲۹۱/۱. حافظ حسین کربلایی نیز یادآور این موقوفات خواجه شیخ شده است: «مآثر خیر وی از مساجد و مدارس و خانقاه که در تبریز و بغداد و شام و سایر بلاد واقع است شهود عدلند بر صاحب‌خیری وی» (کربلایی، همان: ۴۱/۲).

۳. قلّشندی، صبح‌الاعشی، ۳۱۴/۷.

خواجه شیخ کججی بردند» و به تحریک کاووس و محی‌الدین بردعی کشتند.^۱

پس از آن جانی بیک به دلیل بیماری به سرای بازگشت و پسرش بردی بیک چند ماه در آذربایجان ماند، اما او نیز با مرگ پدرش به ناگزیر بازگشت. در این هنگام اخی جوق، از سرداران ملک اشرف، به تبریز آمد و تا سال ۷۵۹ق در آنجا ماند. در بهار این سال سلطان اویس بن شیخ حسن (حک. ۷۵۷-۷۷۶ق) از بغداد به آذربایجان لشکر کشید و با تاراندن اخی جوق و لشکریانش پیروزمندانه وارد تبریز شد، و در ربیع رشیدی سکونت کرد. اما با خیانت سردارش، امیر علی پیلتن، بناچار در زمستان به بغداد عقب نشست، و بار دیگر اخی جوق به تبریز آمد. در نبود فرمانروایی قدرتمند، امیر مبارزالدین محمد مظفری با دوازده هزار سپاهی به سرداری شاه شجاع و شاه محمود، از فارس به تبریز لشکر کشید و با هزیمت دادن لشکر سی هزار نفری اخی جوق، چهار ماه در آنجا ماند. سلطان اویس ایلکانی با اطلاع از استقرار امیر مبارزالدین محمد، در بهار سال ۷۶۰ق، از بغداد به سوی تبریز پیش آمد؛ پس امیر مظفری آذربایجان را رها نمود و به شیراز بازگشت.^۲

سلطان اویس در تبریز به خانه خواجه شیخ کججی آمد، و با امان دادن به اخی جوق، امیر علی پیلتن و خواجه جلال‌الدین قزوینی را برای آوردنش فرستاد، و او را به انعام و اکرام خویش امیدوار ساخت. اخی جوق با امیر علی پیلتن و خواجه جلال‌الدین قزوینی قصد غدر نمودند، که خواجه شیخ مطلع شد و سلطان را آگاهانید؛ سلطان نیز این هر سه را فروگرفت و بکشت.^۳

سلطان اویس، تبریز را تختگاه بیلاق و بغداد را تختگاه قشلاق خود نهاد و با تدبیر و صلابت بر قلمروی پهناور، از آذربایجان و آران تا سلطانیه و عراق عرب، فرمانروایی کرد، و برغم نبردهایی که در نوزده سال دوران حکمرانی‌اش با شاه شجاع مظفری، خواجه مرجان (حاکم عسائیگرش در بغداد)، کاووس شروانی و قراقویونلوها داشت، آذربایجان را از امنیت و رفاه نسبی برخوردار کرد. درباره او نوشته‌اند:

مردی بغایت رحیم دل، سلیم نفس، عادل سیرت بود. همه وقتی در بند رفاهیت جمهور طوایف می‌بود، چنانکه در اوان حکومت او مجموع آذربایجان رشک بهشت بود و از اثر فراغتی که داشتند همه‌کس به کسب کمال کوشیده در فن خود فرید عهد و وحید عصر شدند...^۴

۱. حافظ ابرو، همان: ۲۹۲-۲۹۵؛ نیز زین‌الدین بن حمدالله، همان: ۶۲.

۲. حافظ ابرو، همان: ۲۹۶-۲۹۹ و ۳۰۲-۳۰۵.

۳. زین‌الدین بن حمدالله، همان: ۷۰.

۴. نطنزی، منتخب‌التواریخ: ۱۳۶.

سلطان اویس در جمادی الاول سال ۷۷۶ ق در ۳۸ سالگی درگذشت.^۱ در هنگام احتضار، امرا و ارکان دولت، خواجه شیخ کججی و قاضی شیخ علی نزدش رفتند و از جانشینش پرسیدند؛ سلطان اویس، حسین، پسر کهرش، را نامزد کرد و چون ایشان از شیخ حسن، پسر مهتر سلطان و حاکم عراق عجم، ترسان بودند، با اشارت سلطان و به مصلحت دید خود، شیخ حسن را فروگرفتند و چون روز دیگر سلطان درگذشت، او را نیز کشتند و سلطان حسین را برنشانددند.^۲

سلطان حسین (حک. ۷۷۶-۷۸۴ ق) در هشت سالگی به سلطنت رسید، و عادل آقا^۳ که از جانب سلطان اویس قائم مقام شیخ حسن در حکومت عراق عجم بود، اندک اندک با نزدیک کردن خود به سلطان حسین زمام امور را به دست گرفت و:

چنان شد که به غیر از اسم سلطانی بر سلطان حسین چیزی دیگر نماند، چنانچه اگر خواستی که در حق کسی انعام و احسانی کند و سارو عادل راضی نبودی توانستی، و اگر به خلاف آن خواستی که از کسی انتقام کشد و سارو عادل حمایت کردی هم مقدور او نبودی.^۴

این بی کفایتی سلطان خردسال ناخشنودی‌ها برانگیخت و شاه شجاع را که در اصفهان بود، در لشکرکشی به آذربایجان مصمم ساخت^۵؛ پس با لشکری از دوازده هزار مرد جنگی از اصفهان عازم تبریز شد و در دره حومه خوران با لشکر سی هزار نفری سلطان حسین به مقابله پرداخت و بر ایشان مظفر شد. پس از این هزیمت، سلطان حسین و عادل آقا به بغداد گریختند.^۶ حافظ ابرو (د. ۸۳۳ ق) از استقبال خواجه شیخ کججی از شاه شجاع، پس از هزیمت سلطان حسین، یادکرده است:

خواجه شیخ کججی [در حوالی تبریز] به شرف دست‌بوس حضرت شاه شجاع مستسعد گشت. سادات و قضات و اکابر و اعیان و علما و مشایخ و صدور رؤوس، موکب همایون را استقبال نموده به ظلال چتر همای‌آسا استظلال جسته بعد از اقامت مراسم ثنا و پیشکش

۱. حافظ ابرو، همان: ۴۸۹/۱ و ۴۹۰.

۲. همانجا.

۳. در منابع تاریخی عصر تیموری او را سارو عادل یا ساروق عادل گفته‌اند.

۴. حافظ ابرو، همان: ۶۵۶-۶۵۷.

۵. «امرا و ارکان دولت آذربایجان از حرکات شنیعه سلطان حسین بن اویس نویان عظیم ملول و متغیر بودند؛ چه ایام و لیالی را به استماع نغمات دلاویز و ترنمات شوق‌انگیز گذرانیدی... بعضی از اصول آن ممالک احوال نامنتظمی آن دیار معروض حضرت شاه شجاع گردانیدند...» (همان: ۵۰۴/۱).

۶. همان: ۵۰۵-۵۰۶.

به شرف بساطبوس مستسعد شدند.^۱

اما پیشتر، زین الدین بن حمدالله مستوفی می نویسد که سلطان حسین، خواجه شیخ را پیش از آغاز نبرد نزد شاه شجاع فرستاد (گویا برای میانجی گری) و شاه او را نزد خود نگاه داشت.^۲

چون شاه شجاع به تبریز رفت، سلمان ساوجی (د. ۷۷۸ق) که از ستایشگران سلطان حسین و پدراناش بود، قصیده‌ای در مدح او سرود:

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش رو به ویرانی
زهی مت که باز آمد به جوی مملکت آبی ز حد تبغ سلطانی به فیض فضل رحمانی
پس:

شاه شجاع فرمود که ما سه کس را از مشاهیر تبریز آوازه شنیده بودیم؛ هر سه را مختلف‌الاحوال یافتیم: سلمان از آنچه شنیده بودیم زاید بود و یوسف شاه حافظ مساوی و خواجه شیخ کججی متقاض.^۳

شاه شجاع در جمادی الاول ۷۷۷ق به تبریز وارد شد، و پس از چهار ماه اقامت، در اوایل رمضان به اصفهان بازگشت.^۴ با خروج آن شاه مظفر، سلطان حسین در تابستان ۷۷۸ق به تبریز آمد و بار دیگر بر مسند فرمانروایی قرار گرفت، و تا شش سال بعد که کشته شد، اغلب اوقات در جنگ و گریز بود. صلح سلطان حسین با شاه شجاع پس از این واقعه، هزیمت دادن ترکمنان قراقویونلو، سرکوب امرای مخالف، لشکرکشی به بغداد و منکوب ساختن شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک، روابط تیره روشن با عادل آقا و پراکندن امرا و لشکریان از گرد او، در تضعیف حکومتش مؤثر بود. در سال ۷۸۴ق عادل آقا و سپاهیان سلطان حسین قلعه‌ری را در محاصره داشتند^۵، اما بی‌احتیاطی سلطان در گسیل لشکر، زمینه قتل او را فراهم آورد:

جمعی دولیان که ملازم سلطان حسین بودند به عیش و شراب خوردن مشغول شدند و چنان شدند

۱. همان: ۵۰۶/۱.

۲. زین الدین بن حمدالله، همان: ۹۵-۹۶؛ ذیل وقایع سال ۷۷۸ق.

۳. حافظ ابرو، همان: ۵۰۷/۱.

۴. زین الدین بن حمدالله، همان: ۹۵-۹۶.

۵. «سلطان حسین فرمود که مجموع امرا و لشکریان، به غیر از جمعی دولیان که ملازم خاصه‌اند، بتمامی متوجه سلطنته گردند و بر موجب فرموده‌امیر عادل عمل کنند؛ چون جمعی کثیر از ایشان به سلطنته رسیدند امیر عادل متوجه‌ری گشت» (حافظ ابرو، همان: ۵۸۰/۲).

که بر در خانه سلطان حسین هرگز زیادت از بیست نفر نبودند، و خواجه شیخ کججی و قاضی شیخ علی ملازم بودند. اما هریک را چندان کار و بار خود بود که به معاملات پادشاه نمی‌پرداختند.^۱

پس سلطان احمد که برادر سلطان حسین و حاکم اردبیل بود، به تبریز آمد و با کشتن برادر در ماه صفر آن سال، بر مسند حکمرانی تبریز تکیه زد.

سلطان احمد (حک. ۷۸۴-۸۱۳ق):

شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بی‌باک و فتنه‌انگیز، به قساوت قلب و قلت رحم موصوف و به شدت قهر و عدم حلم معروف، از بعضی اقسام فضایل بهره‌ور و در علم موسیقی پیشرو ارباب هنر.^۲

حدود سه دهه فرمانروایی او به جنگ و گریز و شکست‌های متعدد و بیداد بی‌کران بر اهالی آذربایجان گذشت؛ نهب و غارت هولناک توقمیش خان، فرمانروای قپچاق، در تبریز به سال ۷۸۷ق، تسلط چندباره عادل آقا بر آن شهر، تسلط تیمور لنگ بر آذربایجان و گریختن سلطان احمد به مصر، تسلط قرايوسف ترکمان بر میرانشاه تیموری و تصرف آذربایجان، از جمله وقایع آذربایجان در این سالیان بود. سرانجام سلطان احمد در لشکرکشی سال ۸۱۳ق به عزم تصرف آذربایجان، از قرامحمد ترکمان شکست خورد و کشته شد.^۳

حضور خواجه شیخ کججی در اوایل حکومت سلطان احمد در مقام میانجی و شاهد صلح او با امیر عادل گزارش شده است. در سال ۷۸۴ق امیر عادل از سلطانیه به تبریز لشکر کشید و سلطان احمد را که هنوز در تختگاه مستقر نشده بود، گریزانید و با سپردن امور آنجا به عباس آقا و مسافر ایوداچی، در پی سلطان احمد به مرنند رفت؛ اما سلطان احمد توانست آن دو را با خود همراه کند. پس بناچار عادل آقا به سلطانیه بازگشت و چند ماه بعد باز دیگر به آذربایجان تاخت. سلطان احمد، خواجه صدرالدین اردبیلی را به نزدش فرستاد تا صلح کنند؛ امیر عادل بظاهر پذیرفت و شمس‌الدین ابهری را با شیخ صدرالدین بنزد سلطان روانه کرد. بار دیگر سلطان احمد، خواجه شیخ کججی را با شمس‌الدین ابهری، گسیل داشت «تا استحکام عهد و موافق کند» و خود به آران گریخت، و امیر عادل با حمایت امرای بغداد،

۱. همان: ۵۸۱/۲.

۲. خواندمیر، حبیب‌المیر: ۲۴۶/۳.

۳. حافظ ابرو، همان: ۴۰۲/۳-۴۰۳.

که در تبریز بودند، به آن شهر وارد شد و پس از یک ماه با سلطان صلح کرد و به سلطانیه بازگشت.^۱

امیر عادل سال بعد نیز به تبریز لشکر کشید و در حوالی مراغه با لشکریان سلطان احمد مقابله کرد. سلطان به مراغه گریخت، اما امیر محمد دواتی، خواجه شیخ کججی و جمعی دیگر که در نبردگاه بودند، چون قوتی یافتند، در پی سلطان فرستاده، او را بازگرداندند و متوجه تبریز شدند.^۲

خواجه شیخ کججی به روزگار حکمرانی سلطان اویس و فرزندش سلطان حسین (= ۷۵۷-۷۸۴ق)، مقام شیخ الاسلامی تبریز را داشت، و ایام کامرانی خواجه همین سالیان بود.^۳ بنا بر نوشته معین الدین نطنزی، خواجه کججی پرورده سلطان اویس بود.^۴ تقی الدین کاشی از حج گزاردن خواجه در جوانی و اقامت دوساله اش در مکه یاد کرده، و اینکه چون از این سفر بازگشت، خانقاهی ساخت و در آنجا معتکف شد و به مجلس شاهان نرفت؛ اما از آنجا که داستان پردازی های عاشقانه، معمول تقی کاشی در تذکرونویسی است، این خلوت خواجه را با طرح عشق عرفانی اش به سلطان اویس پیوند می زند و به تفصیل در این باب قلم فرسایی می کند، که:

مدت دو سال به خاصیت جذبه عشق سلطان در تبریز بماند و در هفته دوبار شیخ شرف ملازمت سلطان می یافت، یک بار سلطان شیخ را طلب نمودی و یک بار خود به دیدن سلطان اویس رفتی...^۵

ارادت خواجه شیخ به سلطان اویس، بویژه در سروده های او مشهود است: ستایش سلطان در قصاید متعدد^۶، ذکر سه غزل از سلطان اویس^۷ و استقبال آنها، و سرایش سه قصیده و یک قطعه صمیمی در ثنائی او^۸، بیانگر تعلق خاطر خواجه شیخ به سلطان اویس است. تقی کاشی می نویسد:

۱. برای تفصیل این وقایع نک. همان: ۵۸۲-۵۸۶؛ نیز زین الدین بن حمدالله، همان: ۱۱۱، که وقایع یادشده را ذیل اخبار سال ۷۸۵ق آورده است.

۲. برای تفصیل بیشتر، نک. حافظ ابرو، همان: ۶۰۰/۲.

۳. مقام شیخ الاسلامی تبریز و توابع آن، تا روزگار تیمور گورکان و فرزندانش، به فرزندان خواجه تعلق داشت (همان: ۵۴۶). تقی الدین کاشی نیز به سبب تر یادآور تعلق منصب شیخ الاسلامی به اولاد شیخ تا روزگار شاهرخ تیموری شده است، و می نویسد خانقاه شیخ امروز خراب است (تقی الدین کاشی، خلاصه الأشعار: مجلد سوم، رکن دوم، ص ۱۱۹۶ (چاپ عکسی از نسخه کتابخانه ایندیا آفیس، ش ۶۶۷) و نیز نسخه خلاصه الأشعار موسوم به نسخه چشمه رحمت (هند)، گ ۴۰۰: هر دو نسخه کتابت مؤلف است).

۴. «صاحب وجودان تازیک، قاض شیخ و خواجه شیخ کججی و امیر زکریای رشیدی مربای تربیت او بودند» (نطنزی، همان: ۱۳۷).

۵. تقی الدین کاشی، همان: مجلد سوم، رکن دوم، ص ۱۱۹۱؛ نیز نسخه چشمه رحمت (هند)، گ ۴۰۰ ر.

۶. شماره های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، و ...

۷. شماره های ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۱.

۸. شماره های ۲۲۷ تا ۲۳۰؛ در این مراثی، برخلاف مدایح، نام سلطان اویس ذکر نشده است.

شیخ کجج را اشعار بسیار است، چه قصاید و چه غزلیات، و تمام را در زمان دولت سلطان اویس گفته و اکثر قصایدش در مدح آن پادشاه است. گویند بعد از وفات سلطان اویس شیخ شیخ لب از گفت و گوی فرو بسته دیگر شعر نگفت و به این قطعه اکتفا نموده:

بعد دارای جهان سلطان معزالدین اویس

بر کجج یکبارگی شد بسته ابواب سخن^۱

چنانکه پیشتر آمد، مورخان از سلطان اویس و روزگار فرمانروایی اش به نکویی یاد کرده‌اند، و او را پادشاهی خوش منظر، لطیف طبع، هنرمند و صاحب کرم دانسته‌اند. دولتشاه سمرقندی سروده‌ای از سلطان به هنگام جان دادن و نیز پیغام‌های منظوم او و شاه شجاع به یکدیگر را نقل کرده است.^۲ توجه سلطان اویس و فرزندانش به اهل فضل، و جایگاه والای اجتماعی و خانوادگی شیخ کججی، مجال توجه شیخ به شعر و ادب و مصاحبت او را با سرایندگان عارف مسلک فراهم آورد؛ چنان که در عهد سلطان حسین که کمال خجندی (د. ۸۰۳ق) از سفر حج به تبریز آمد، خواجه شیخ کججی مدرسه و خانقاهی در حوالی عمارت خواجه علیشاه برای استقرار او ساخت، که گنبد و بخش‌هایی از عمارت آن تا به روزگار کربلایی بر جای بود. اما کمال این هدیه را نپذیرفت که:

سر کمال به گنبد فلک فرود نمی‌آید؛ می‌خواهید که فریب خورده به این گنبد سر
فرود آورد؟^۳

ابن‌نصوح شیرازی (د. ۷۹۳ق) در قصیده‌ای به ستایش خواجه شیخ پرداخته:

قطب گردون کرامات، غیاث حق و دین که بگرد در عالیش کند چرخ مدار
خواجه شیخ آنکه در آینه رایش هردم نوعروس تتق غیب نماید دیدار

و ده‌نامه‌ای نیز به او تقدیم کرده است.^۴

وقف‌نامه شیخ کججی حاکی از تمول شیخ الاسلام تبریز در دوران شاهان آل جلایر است. این وقف‌نامه به شکل طوماری است حدود دوازده متر که متأسفانه در بعضی مواضع پاره و

۱. تقی‌الدین کاشی، همانجاها. قطعه مورد اشاره، قطعه شماره ۲۳۰ در متن حاضر است.

۲. دولتشاه، همان: ۵۲۷-۵۲۹.

۳. کربلایی، همان: ۵۰۲/۱.

۴. صفا، تاریخ ادبیات در ایران: ۱۱۱۳/۳.

ناقص است، و در آن از موقوفات زاویه ای یاد شده که خواجه ابراهیم، پدر خواجه شیخ کججی، بیرون شهر تبریز در موضعی به نام مهاده مهین بنا کرده است، و چون با سیل ویران شده، خواجه شیخ علاوه بر تجدید عمارت، باغ‌ها و بستان‌هایی نیز بدان برافزوده و اموالی را برای موقوفات زاویه معین کرده است. تاریخ ختم کتابت وقف‌نام اواسط ربیع الاول ۷۸۲ق و تاریخ شهود از سال ۷۸۴ق است. سلطان وقت، حسین بن شیخ اویس، که از شیخ کججی با عنوان «پدرم» نام برده، و دو فرزند دیگر سلطان اویس، بایزید و احمد، در شمار نخستین گواهان وقف‌نامه‌اند.^۱

باری، با پیوستن این پراکنده‌ها، آنچه از احوال شیخ کججی درمی‌یابیم از این قرار است: او در روزگار ملک اشرف چوپانی (حک. ۷۴۴-۷۵۸ق) جلای وطن کرد و به شیراز و سپس تبریز به شام رفت. در سال ۷۶۰ق که سلطان اویس حکمران آذربایجان بود، شیخ او را از توطئه‌ای آگاه ساخت و همو در برنشانیدن فرزندش، سلطان حسین، بر مسند حکومت (در سال ۷۷۶ق) دست داشت. در روزگار این دو سلطان، شیخ کججی، شیخ الاسلام تبریز و از مشایخ مقرب دربار و از متمولان آن دیار به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که بارها در مقام پایمردی و خواهشگری به اردوی سلاطین متخاصم می‌شتافت و البته ایشان او را حرمت می‌نهادند. شیخ کججی در تثبیت قدرت سلطان احمد (در سال ۷۸۴ق) نیز نقش داشت، اما در روزگار این سلطان اندک اندک اقبال او به ادبار گرایید.

درگذشت شیخ کججی

حضور شیخ کججی در میان لشکریان سلطان احمد در سال ۷۸۴ق آخرین اطلاع ما از حیات اوست. کربلایی می‌نویسد که خواجه شیخ چون در راه سفر مکه در منطقه دیاربکر به ماردین رسید، ملک صالح، حاکم آن دیار، دختر خود را به عقد خواجه شیخ درآورد و از آنجا که فرزند زکوری نداشت، از شیخ خواست که سلطنت آنجا را بپذیرد، اما او نپذیرفت و رهسپار شد.^۲ تاریخ این سفر بر ما پوشیده است، اما مقصود کربلایی از بیان آن، نمایاندن مقبولیت

۱. تصویر این وقف‌نامه به کوشش ایرج افشار به طبع رسیده (فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۱، ۱۳۵۴ش: ۱۶۹-۲۰۸) و البته پیشتر مورد استفاده جعفر سلطان‌القرانی در تعلیقات روضات الجنان قرار گرفته است.

۲. کربلایی، همان: ۴۱/۲.

خواجه شیخ در نزد شاهان و حکام است؛ چه بی‌درنگ می‌افزاید:

کمال رتبه وی مرتبه [ای] داشته که سلاطین روزگار از وی در حساب بوده‌اند، تا آخر به واسطه این، سلطان احمد جلایر وی را خفیه به قتل رسانده در بلده بغداد در جوار روضه مقدسه منوره متبرکه سدره مرتبه باب‌الحوائج الی الله، حضرت امام موسی کاظم، علیه الصلاة والسلام، مدفون گشته.^۱

تقی‌الدین کاشی بدون اشاره به کشته شدن خواجه، وفات او را دوازده سال پس از دولت سلطان اوئیس به سال ۷۷۸ هجری نوشته است.^۲ با توجه به درگذشت سلطان اوئیس در ۷۷۶ ق، دوازده سال پس از آن، که مقصود میر تذکره است، سال ۷۸۸ ق است، نه ۷۷۸ ق که خود نوشته است. در ترقیمه نسخه دیوان خواجه شیخ کججی، کاتب در سال ۷۸۸ ق، تاریخ ختم کتابت، از شیخ کججی با دعای زندگان (خلد الله تعالی ظلال عاطفته علی العالمین) یادکرده است.^۳ محتمل است درگذشت خواجه چندی پس از این تاریخ رخ داده، و یا کاتب در جایی دیگر به کتابت دیوان می‌پرداخته و از درگذشت خواجه شیخ مطلع نبوده است. گفتنی است معین‌الدین نطنزی تاریخ کشته شدن خواجه کججی را یک سال پیشتر می‌داند:

[سلطان احمد] چون به بغداد رفت زنتاری چند برانگیخت تا خواجه کججی را بکشت و دیگر بار به تبریز آمد؛ قضا را [امیر] ولی مازندرانی در اوجان به او پیوست. بعد از تعظیم تمام [امیر] ولی را در تبریز بنشانند و خود به بغداد آمد...^۴

وقایع مورد اشاره نطنزی به سال ۷۸۷ ق رخ داده‌اند.^۵ باری، سلطان احمد که در سال ۷۸۴ ق بر مسند فرمانروایی تکیه زده بود، گویا از آنجا که از نفوذ معنوی خواجه شیخ بیم داشت، در ایام دوری از تختگاه تبریز او را به قتل رساند، تا از تحرکات مریدان و خاندان نامدار کججی و نیز تبعات محتمل این عمل بکاهد.

۱. همانجا.

۲. تقی‌الدین کاشی، همان: مجلد سوم، رکن دوم، ص ۱۱۹۷. این تاریخ در نسخه چشمه رحمت، ۴۰۰ ر ابتدا ۷۸۸ بوده، اما آن را به ۷۷۸ تغییر داده است. گفتنی است نسخه چشمه رحمت مسوده مؤلف است و آثار حک و اصلاح او در جای جای نسخه ملاحظه می‌شود؛ گویا این تصحیف نیز از آنجا به نسخه ایندیا آفیس راه یافته است.

۳. بنگرید به صفحه ۲۹۳ دیوان حاضر.

۴. نطنزی، همان: ۱۳۷.

۵. برای تفصیل این وقایع نک. حافظ ابرو، همان: ۶۲۸/۲.

احوال و آثار شیخ کججی در دیگر نگاه‌ها

در جست‌وجوی احوال خواجه شیخ کججی در دیگر تذکرها سخن سودمند و تازه‌ای به دست نیامد، جز قول اوحدی بلیانی که شیخ کججی را «نازک‌فطرت مزاح هزال» دانسته که «خوش‌طبعی مشهور که نیش قلم تراش به دست طفل دهم تا دستش را ببرد از اوست»^۱.

در روزگار حیات شیخ، حافظ عبدالقادر مراغی (د. ۸۳۸ق)، که در تبریز می‌زیست، سه بیت از یک غزل او^۲ را در جامع الالحن نقل کرده است.^۳

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء (تألیف ۸۹۲ق) غزلی از خواجه را ذکر کرده (شماره ۲۶۵ دیوان حاضر)، و هم‌و از شهرت عظیم دیوان شیخ در عراق و آذربایجان یاد کرده است.^۴ هشتاد سال پس از دولتشاه، میر تذکره در خلاصة الاشعار (تألیف ۹۷۶-۱۰۱۶ق) از متروک بودن دیوان شیخ می‌نویسد:

دیوان شعرش در آذربایجان و عراق قبل از این شهرتی داشته و الیوم متروک است، و مسود این اوراق بعد از جهد بسیار پنج‌هزار بیت شعر او از غزل و قصاید و مثنوی پیدا کرد و برخی از آن انتخاب نمود و الحق سخنش پاکیزه و هموار و درویشانه است.^۵

علی ابراهیم خان خلیل، در تذکرة صحف ابراهیم (تألیف ۱۲۰۵ق)، نوشته میرتذکره درباره شیخ کججی را به اجمال نقل کرده (با ذکر تاریخ درگذشت او به سال ۷۷۸ق) و شمار ابیات دیوان شیخ را ده‌هزار بیت نوشته است^۶، و متأسفانه این موارد نادرست را تذکره‌نویسان معاصر نیز نقل کرده‌اند. شگفت آن که محمدعلی تربیت پس از نقل احوال شیخ کججی از تذکرة الشعراء و صحف ابراهیم مدعی شده است که نسخه‌ای از دیوان شاعر، قریب به ده‌هزاربیت، را در کتابخانه راشد افندی دیده است.^۷ سعید نفیسی نیز با وجود ذکر اطلاعات تاریخی سودمند، سال وفات و

۱. اوحدی بلیانی، عرفات العاشقین: ۳۵۵۸/۶.

۲. ابیات نخست، هفتم و هشتم غزل شماره ۴۵ در این مجموعه.

۳. حافظ مراغی، جامع الالحن (۱۳۸۸): ۲۷۵-۲۷۶.

۴. دولتشاه، تذکرة الشعراء: ۵۴۶-۵۴۷.

۵. تقی‌الدین کاشی، همان: مجلد سوم، رکن دوم، ص ۱۱۹۷-۱۱۹۸ (چاپ عکسی از نسخه کتابخانه ایندیا آفیس، ش ۶۶۷)؛

نیز نسخه خلاصة الاشعار موسوم به نسخه چشمه رحمت (هند)، گ ۴۰۰ر.

۶. علی ابراهیم خان خلیل، صحف ابراهیم: نسخه خطی محفوظ در کتابخانه توبینگن (میکروفیلم محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ف ۸۰۸)، گ ۲۹۶ر.

۷. تربیت، دانشمندان آذربایجان: ۴۱۸. نسخه مورد نظر تربیت، همان نسخه مورد استفاده ما است، که کمتر از سه‌هزار بیت دارد.

حجم اشعار شیخ کججی را به تأسی از صفح ابراهیم، نادرست آورده است.^۱

نسخه‌شناسی دیوان شیخ کججی

تنها نسخه کامل در دسترس از دیوان خواجه شیخ کججی، نسخه شماره ۷۷۱ کتابخانه راشدافندی شهر قیصریه در ترکیه است^۲، که به خامه حسین بن حیدر بن محمود المکی به تاریخ یکشنبه دهم ذیقعد ۷۸۸ق (در زمان حیات شاعر) کتابت شده است، و آن را اختصاراً «اصل» خوانده‌ایم. نسخه مورد نظر دارای ۱۲۲ برگ، به خط نستعلیق عوامانه است، سرعنوان‌ها به شنگرف و تعداد سطور در هر صفحه یازده سطر است. علاوه بر محمدعلی تربیت که به وجود این نسخه از دیوان شیخ در کتابخانه راشدافندی اشاره نموده^۳، دکتر رمضان ششن نیز سبستر مشخصات آن را ذکر کرده است.^۴

از وجوه اهمیت این نسخه، ذکر چهارده دوبیتی از شیخ به زبان آذری است، که از منظر مطالعات زبان‌شناسی درخور توجه است. حافظ عبدالقادر مراغی نیز در مجلس سی و سوم از جامع‌الاحان با عنوان «فی العربیات و التریکات و الفهلویات و سایر الالسنه» چهار دوبیتی به زبان آذری از شیخ کججی نقل کرده است.^۵ پیش از طبع جامع‌الاحان، علی‌اشرف صادقی در مقاله‌ای ضمن بازخوانی اشعار محلی این بخش، این چهار دوبیتی را نیز بازخوانی نموده، و تأکید کرده است که این ابیات سروده‌های خواجه محمدبن صدیق کججانی، از عرفای سده هفتم است، نه خواجه شیخ محمد کجج که معاصر عبدالقادر بوده است.^۶ با توجه به ذکر سه بیت فارسی از خواجه‌شیخ در جامع‌الاحان، و نیز سروده‌های فهلوی مندرج در دیوان خواجه‌شیخ، کمتر گمانی می‌توان داشت که چهار دوبیتی مندرج در جامع‌الاحان نیز از آن اوست.^۷ با توجه به اهمیت این سروده‌های فهلوی، بر آن شدیم تا تصویر

۱. نقیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی: ۷۹۳-۷۹۴.

۲. تصویری از این نسخه در کتابخانه سلیمانیه استانبول نیز در دسترس است.

۳. تربیت، همانجا.

۴. ششن، «برخی از نسخ ناشناخته فارسی در کتابخانه‌های ترکیه»: ۱۸۳ (نسخه شماره ۱۶۹).

۵. حافظ مراغی، جامع‌الاحان (۱۳۷۲): ۱۴۰-۱۴۱؛ همان (۱۳۸۸): ۳۷۷.

۶. صادقی، «اشعار محلی جامع‌الاحان عبدالقادر مراغی»: ۵۶ و ۵۹-۶۱. این مقاله پس از طبع جامع‌الاحان به کوشش تقی بینش، با توجه به بدخوانی‌های راه‌یافته در این بخش، بار دیگر با همین عنوان در مجله ماهور به طبع رسید. در طبع مجدد جامع‌الاحان، به کوشش محمد خضرائی، بخش مذکور همان متن مصحح دکتر علی‌اشرف صادقی است: حافظ مراغی.

جامع‌الاحان (۱۳۸۸): مقدمه، ص ۲۲.

۷. برای اطلاع از دیگر سروده‌های فهلوی بجای مانده از تبریزیان، نک. تفصیلی، «فهلویات».

- اوراق حاوی آنها را در پایان دیوان پیوست کنیم، تا زمینه بررسی بیشتر پژوهشگران فراهم آید.
- نسخه اصل کم نقطه و نسبتاً مغلوط است. خصوصیات شاخص رسم الخط این نسخه عبارتند از:
- ۱- «الف» ممال در واژه «دنیا» غالباً با «الف» نمایانده شده (در بیت ۲۰۹۹ استثنائاً «دنی» نوشته است)، حال آنکه «دنیا» بیشتر با الف مقصوره نگاشته شده است؛
 - ۲- «ذ» معجمه در «گذشتن»، «گذاشتن» و مشتقات آنها به صورت «د» نوشته شده است، که گویا این از ویژگی‌های دستنویس‌های نگاشته شده در آذربایجان است؛
 - ۳- «که» و «چه» متصل به کلمات دیگر غالباً بدون «ه» غیر ملفوظ نوشته شده است: آنک، چندانچ، گرزانچ، چونک (ولی: آنچه، جز در مواردی که وزن اجازه ندهد)؛
 - ۴- «چار» با وجود الزام وزن به صورت «چهار» نوشته شده است.
- در نسخه خلاصه الاشعار موسوم به نسخه چشمه رحمت (هند)، که به خط مؤلف کتاب، تقی‌الدین کاشی است، منتخبی از اشعار شیخ کججی وارد شده است، که در تصحیح دیوان حاضر از آنها استفاده شد و نسخه‌بدل‌های مربوط بدان با نام اختصاری «خ» مشخص گردید.

روش تصحیح

از آنجا که دیوان حاضر بر اساس دستنویسی منفرد تصحیح شده است، سعی کردیم که حتی‌الامکان به نسخه اساس کار خود پایبند باشیم، و تنها در مواردی که غلطی واضح در نسخه وجود داشت به تصحیح قیاسی آن پردازیم. هر جا که ضرورتی بوده است دلایل تصحیحات قیاسی در یادداشت‌های پایان دیوان توضیح داده شده است.

در استفاده از اشعار گزیده خلاصه الاشعار، از آنجا که دو دستنویس رجحان کاملی بر یکدیگر ندارند، تنها به دلیل کامل بودن دستنویس کتابخانه راشدافندی، آن را به عنوان اساس نسبی در نظر گرفتیم و در جایی که ضبط خلاصه الاشعار راجح می‌نمود آن را در متن قرار دادیم.

اختصارات

در نسخه‌بدل‌ها «شاید» نشانه آن است که به احتمال ضعیف ضبط باید تغییر کند، و «ظ» نشانه آن است که احتمال نادرست بودن ضبط متن بسیار است. علامت تعجب در کنار ابیات، نشانه مشکوک بودن ضبط بیت است. در کناره برخی ابیات علامت ستاره (*) نهاده شده است، که به وجود یادداشتی درباره آن بیت در پایان دیوان اشاره دارد. همچنین یادداشت‌ها بر اساس شماره ابیات به دست داده شده‌اند.

در سرانجام این گفتار بر خود می‌دانیم که از نسخه‌پژوه ارجمند، آقای سید محمدتقی حسینی، که نسخه دیوان به کوشش ایشان فراهم آمد، سپاسگزاری کنیم. همچنین خود را وامدار استاد دانشور، دکتر سید مهدی نوریان می‌دانیم، که در خوانش بعضی کلمات دشوارخوان از نظرات ایشان بهره‌مند شده‌ایم. نیز بر ماست که از مدیر فرهنگ‌پرور مرکز پژوهشی میراث مکتوب، آقای دکتر اکبر ایرانی، و مسئولان کاردان آن مرکز، آقایان محمد باهر و محمود خانی و خانم زهرا طاووسی منفرد، که چاپ و انتشار این کتاب با یاری و پیمردی ایشان ممکن شد سپاسداری کنیم.